

شتر ایستاده و یکی خوابیده که حقیقتاً اول تصور کردیم شتر و عرب است بعد که نزدیک رفتیم و درست نگاه کردیم دیدیم از موم ساخته انداز چیزهای دیدنی دنیا است این موزه چون جمعیت زیاد بود و هوای موزه هم حبس بود آمدیم بیرون امیر بهادر جنگ و فخر الملک موثق الملک امین حضرت وکیل الدوله عین السلطان بصیر السلطنه بامابودندوزیر مختار انگلیس و لرد کثیر مهندار ماهم همراه بودند بعد از موزه آمدیم بیرون سوار کالسگه شدیم بنای گردش را گذاشتیم از هات پارک گذشتیم و آمدیم از کنار رودخانه تمس هم گذشتیم بقدر دو ساعت در شهر گردش کردیم هر قدر بخوایم تعریف و توصیف این شهر را بنویسیم کم است و نمیدانم چه باید نوشت لهذا همین اختصار ختم میکنم مقارن غروب آمدیم منزل شام خوردیم در ساعت نه نواب ولیعهد آمد و رفتیم به تار امپیر *Empire* چه تازی چقدر مزین و عالی سه چهار طبقه ساخته اند اول پرده که بالا رفت شخصی آمد یکدسته ورق در دست داشت در صورتیکه دستش را بالا کرد و تا مرفق لباس نداشت که تصور کرد در قهارا پنهان میکند با دور بین هم نگاه میکردیم دستش لخت بود یکدفعه ورقها بکلی در دستش غیب میشد باز همینکه میخواست تک تک ورقها را از انگشتش بیرون میآورد و نشان میداد بعد ورقها را یکی یکی به او انداخت تا سقف تار که متجاوز از بیست ذرع بود ورق به او میرفت و در طبقات سیم تار می افتاد خیلی کارهای غریب کرد بعد دو نفر آهنگر آمدند که آهنگری میکردند بطوریکه چکش میزد که باهنگ موزیک جنت میشد فوراً آنها غیب و در آن واحد پرده دیگر که دور نماها تشکیل میداد دیده میشد در پرده سیم باله ورقش میشد بقدر دو یس نفر دختر بالاسهای مختلف انواع و اقسام رقصها کردند یک دختره اکثریس بود خیلی خیلی خوب میرقصید بسیار تار قشنگ خوبی بود که بنوشتن نمیکند بعد از اتمام آمدیم بمنزل خوابیدیم

§ — § (چهارشنبه یازدهم جمادی الاولی) § — § .

امروز باید برویم بدیدن اعلیحضرت پادشاه انگلستان صبح برخاستیم نماز خواندیم دوباره خوابیدیم شب هم کشیک عین السلطان بود بعد برخاستیم دست و رومار داشتیم چائی خوردیم دطاهامانرا خواندیم ساعت یازده نواب ولیعهد آمد بپرنس آرتور آمدیم پائین سوار کالسگه شدیم و رفتیم بگار راه آهن حاضر بودنشیم و حرکت کردیم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار موثق الدوله امیر بهادر جنگ فخر الملک سیف السلطان موثق الملک وکیل الدوله مهندس الممالک حاجب الدوله علاء السلطنه حسین قلی خان نواب در رکاب مابودند یکساعت و نیم راه است ولی مدرسه ساعت و نیم رفتیم با وجود این ساعتی ده و از ده فرسنگ راه میرفتیم و در کمال سرعت حرکت میکرد تقریباً مثل این بود که یکساعت بظهر مانده از ظهر آن برویم قزوین نهار بخوریم و مقارن غروب مراجعت کنیم راه آهن اغلب از روی پلها میگذشت بطوریکه مقابل بود با طبقه اول خانه های اطراف راه همراه سبزه و چمن و جنگل دیده میشد رفتیم تا رسیدیم بکنار دریا راه آهن میرفت تا نزدیک کشتی که اعلیحضرت پادشاه منزل داشتند اعلیحضرت پادشاه در گار راه آهن با بعضی از صاحب منصبان بخری و غیزه ایستاده بودند پیاده شدیم پادشاه تعارف کرده دست دادیم دسته موزیک بود سلام

ایرانی زدند سر باز گارد بود از جلو آنها گذشتیم از کشتی های اطراف شلیک توپ کردند و رفتیم توی کشتی پادشاه بسیار کشتی خوبی بود یکصد ذرع طول و سی و پنج ذرع عرض داشت خیلی فشنگ و مژین و عالی بود علیا حضرت ملکه و دخترشان هم در کشتی ایستاده بودند ملاقات شدند دست دادیم و رفتیم توی اطاق نشستیم قدری صحبت کردیم بعد آمدیم در تالاریکه در کشتی نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم تقریباً بیست ذرع طول این تالار بود علیا حضرت پادشاه و ملکه و دخترشان و ولیعهد و برلس و بعضی از رجال دولت بودند هم راهان ما هم اگر چه همه مدعو بودند ولی بعضی ها نیامده بودند اشخاصی که بودند جناب اشرف اتابک اعظم و سایرین دکتر ادکاک دکتر لندی هم سر میز نهار خورده اعلی حضرت پادشاه بر خاسته به سلامتی مانتست بردند و نطق در اتحاد دولین و اظهار خوشوقتی از آمدن ما به انگلیس نمودند ما هم بر خاسته نطق کرده جام شربی به سلامتی ایشان خوردیم حسینقلی خان نواب ترجمه کرد بعد بر خاسته آمدیم بالای عرشه کشتی علیا حضرت ملکه عکس ما را انداختند بعد عکس مخصوص پادشاه هم آمد عکس ما و پادشاه و ملکه را انداخت یک عکس کروپ هم از ما و پادشاه و هم راهان انداخت حقیقتاً پادشاه خیلی مهربان و خوش رو هستند قدری مهربانی کردند که مافوق ندارد خیلی خوش وقت بودند از ملاقات ما ما هم از اینکه الحمد لله احوال پادشاه خوب بود و عمل بدی که کرده بودند بی خطر گذشته خیلی اظهار خوشوقتی کردیم ولی برای اینکه پادشاه خسته نشوند برخاستیم باز پادشاه ناگوار مشایمت کردند و از کشتی ها باز بنای شلیک توپ را گذاردند آن کشتی که بانا پلیون در سابق جنگ کرده بودند و اولی کشتی انگلیس بوده و امیرال معروف انگلیس لر دلسون در او بوده است همینطور نگاه داشته اما پیش کشتی های جنگی حالیه هیچ است در حقیقت توپ سر برداشته توپچی که توپ را آتش زده بود توی توپ آتش مانده بود همینکه کیسه باروت را گذاشته بود در رفته و توپچی را نکلی معدوم کرده بود خلاصه آمدیم ترن حاضر بود با پادشاه و داع کرده نشستیم به ترن و حرکت کردیم و ایعهد و برلس آرتور و موثق الدوله و فخر الملک پیش ما بودند مقارن غروب وارد منزل شدیم شام خوردیم بعد از شام فخر الملک و آقاسید حسین پیش ما بودند سایرین

۱۹۰۴ بودند

(*) (پنجمین شانزدهم جمادی الاولی) (*) - (*)

صبح برخاستیم رخت پوشیدیم و آمدیم پائین و ایعهد آمدند نشستیم قدری صحبت کردیم چون اعلی حضرت پادشاه به اکسل میروند و حکومت آنجا هم با ولیعهد است برای پذیرائی پادشاه باید بروند خدا حافظی کرده رفتند بعد آمدیم اطاق دیگر (لردلندان) وزیر امور خارجه انگلیس آمد بقدر یک ساعت نشستیم مطالبی که داشت اظهار کرد حسینقلی خان نواب ترجمه میکرد بعد وزیر امور خارجه رفت رؤسای گبرها جمشیدچی بی حضور آمدند خطابه داشتند خواندند و یک جعبه از مطلا هم که جای خطابه بود تقدیم آورده بودند کلاه های ضربی داشتند مقوائی از عقب



(موقی است که اعلیحضرت قدر قدرت اقدس مایونی ارواحا فدام اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امیر الطور هندوستان و علیاحضرت امیر الطریس)
(انگلستان و هندوستان در کتقی ملاقات فرمودند)